

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۲۶

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال دوازدهم، شماره ۴۸، زمستان ۱۳۹۷

مصدریابی داستان شهادت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در منابع متأخران

مجید معارف^۱

سید محمدرضا لواسانی^۲

چکیده

داستان زنی ریش دار به نام سعیده یا ملیحه که با پرتاب جسمی سنگین موجب شهادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد شد یکی از داستان‌هایی است که در سده گذشته شهرت زیادی یافته است. نگارندگان با پی‌گیری منابع نشر این داستان نشان می‌دهند قدیمی‌ترین منبعی که آن را نقل کرده مربوط به دهه سوم قرن سیزدهم هجری است و راوی انحصاری آن شیخ احمد احسائی از علمای مشهور عصر قاجار است که در چند اثر خویش به آن پرداخته است. این ایده از آثار احسائی به دیگر منابع سرایت کرده و به ویژه یک‌سده بعد و با نقل شیخ علی یزدی حائری در کتاب *الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب* به گستردگی انتشار و شهرت یافته در بعضی کتب معاصر با موضوع مهدویت نقل شده است. هم‌چنین در ادامه مقاله با دقت در احوال علمی، آثار به جای مانده و روش حدیثی احسائی کوشیده می‌شود منبع احتمالی او از خلال شواهد به جای مانده بازشناسی شود و نشان داده می‌شود که احتمالاً ریشه این داستان به قصه‌های رایج در خطه خراسان در قرن هفتم هجری باز می‌گردد. دست آخر طیفی از واکنش‌های اتخاذ شده در برابر این داستان -

۱. استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

۲. دانشجوی دکتری قرآن و حدیث دانشکده اصول‌الدین تهران (نویسنده مسئول)
(reza_lavasani@yahoo.com)

از انکار و انتقاد گرفته تا معتبر دانستن و تأویل کردن آن- میان منابع گوناگون احصاء و ارائه گردیده و نشان داده شده است این داستان با سنجه ملاک‌های حدیث‌شناسانه فاقد اعتباری است.

واژگان کلیدی:

شهادت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف، سعیده تمیمی، زن ریش‌دار، شیخ احمد احسائی، الزام الناصب، جامع الاخبار.

مقدمه^۱

بحث شیوه از دنیا رفتن ائمه عليهم السلام از جمله مباحثی است که قدمتی طولانی در آثار محدثان شیعه دارد. از برخی عبارات حدیثی چنین برداشت می‌شود که هیچ یک از امامان به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و هر یک به نوعی به قتل رسیده‌اند. (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۵۸۵) محدثی چون شیخ صدوق بر پایه همین قبیل منقولات، در ضمن بحث نفی غلو به شیوه درگذشت امامان پرداخته مرگ تمامی امامان یازده‌گانه را شهادت در اثر سم یا جراحت دانسته است. (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ۹۷-۹۹) در مقابل ابعادی از این سخن مورد انتقاد شیخ مفید قرار داشته و او اثبات شهادت برخی از امامان را به دیده تردید نگریسته است. (مفید، ۱۴۱۴ق: ۱۳۱-۱۳۲) بحث از این مسئله در کتب متأخرین نیز کمابیش پی گرفته شده است. برای نمونه علامه مجلسی را می‌توان نام برد که در *بحارالانوار* بابی با عنوان «شدة محنهم و أنهم أعظم الناس مصیبة و أنهم عليهم السلام لا يموتون إلا بالشهادة» گشوده (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۷، ۲۰۷-۲۱۷) و ضمن نقل شواهد روایی مؤید گفتار شیخ صدوق، احتمال داده است منظور شیخ مفید ردّ اخبار حاکی از شهادت ائمه عليهم السلام نبوده و او تنها عدم قطعیت و عدم تواتر این اخبار در مورد یکایک امامان را در نظر داشته است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۷، ۲۱۶) یکی از اخباری که در خلال این بحث شبیه به یک قاعده شهرت یافته و در *بحارالانوار* و دیگر کتب متأخر نیز مکرراً نقل شده است، عبارت کتاب *کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر* است که در دو جا به نقل از امام حسن عليه السلام آورده است: «مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ» (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۱۶۲ و ۲۲۷). این طرز تلقی به مرور زمان به بحث شیوه درگذشت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف نیز سرایت پیدا کرده و در برخی کتب حوزه مهدویت نیز راه یافته است.

۱. بخش‌هایی از این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی دکتری نگارنده با عنوان «تفسیر شیخیه، مبانی و خاستگاه‌ها با تکیه بر آثار تفسیری شیخ احمد احسائی» است که در دانشکده اصول‌الدین با راهنمایی دکتر مجید معارف و مشاوره دکتر شادی نفیسی و دکتر غلامحسین تاجری‌نسب پژوهش شده است.

بیان مسئله

به نظر می‌رسد در منابع روایی موجود حدیثی که به صورت خاص از به شهادت رسیدن مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خبر داده باشد نقل نشده است. برخی نویسندگان با توسعه استنباط حدیثی - تاریخی محدثینی چون صدوق و مجلسی و بر پایه عباراتی نظیر روایت *کفایة الأثر* نتیجه گرفته‌اند که شیوه درگذشت آخرین امام عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز باید چونان امامان پیشین و به شکل شهادت باشد. (نک: ادامه) اما در حاشیه این استنباط کلی، داستانی نیز در مورد شیوه شهادت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به ویژه در آثار قرن اخیر به گستردگی رواج پیدا کرده است که ضمن تایید اصل شهادت امام دوازدهم، جزئیاتی از شیوه به شهادت رسیدن مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز بازگو می‌کند. مطابق این داستان، «زنی ریش دار» به نام «ملیحه» یا «سعیده» برآمده از قبیله «بنی تمیم» به عنوان قاتل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی شده و کیفیت ارتکاب قتل بدین صورت ترسیم شده است که او روزی پس از ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و استقرار حکومت عدل جهانی، در هنگام تردد امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در معابر شهر کوفه، در موقعیتی مناسب هاونی سنگی را از بالای بام بر سر امام عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌اندازد که سبب شهادت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد شد. این داستان به گستردگی وارد ادبیات عمومی قرن اخیر شده و واکنش‌هایی را برانگیخته است. تعداد قابل توجهی از کتب معاصر که در زمینه مهدویت به رشته تحریر درآمده‌اند به این ماجرا پرداخته‌اند اما به نظر می‌رسد تاکنون پژوهشی در مورد مصدر این ماجرا صورت نگرفته است. منبع اصلی نقل این داستان کدام منبع است و آیا از حیث حدیث‌شناسانه معتبر است؟ در این مقاله کوشیده می‌شود با دقت در منابع، مصدر اصلی این داستان بازشناسائی شود و با مروری بر واکنش‌های اتخاذ شده در مواجهه با آن، در باب اعتبارش نیز قضاوت شود.

منابع ناقل داستان شهادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

بسیاری از کتب معاصر که به حوادث پس از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته‌اند به نحوی از داستان «زن ریش دار» یاد کرده‌اند و عموماً اصلی‌ترین منبع پخش داستان را کتاب *الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب* تألیف شیخ علی یزدی حائری (م ۱۳۳۳ق) معرفی کرده‌اند. یزدی حائری در کتاب خویش ذیل عنوان «ملخص الاعتقاد فی الغیبة و الظهور و رجعة الأئمة لبعض العلماء» متنی پیوسته را از یکی از علماء - بدون آن که او را نام برد - نقل می‌کند (یزدی حائری، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ۱۳۸-۱۴۰) که با این عبارت آغاز می‌شود:

و مما ینبغی اعتقاد رجعة محمد و اهل بیته: اذا كانت السنة التي یظهر فیها قائم آل

محمد ﷺ وقع قحط شديد... (همو: ۱۳۸).

یزدی حائری سپس در این متن وقایع مهمی را که در دامنه ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشريف رخ می دهد در چینشی بر اساس ترتیب زمانی مطرح می کند که از ماه جمادی الاولی پیش از ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشريف شروع می شود و تا ظهور امام و وقایع پس از آن ادامه می یابد. مطابق این نقل ظهور در محرم و از مسجد الحرام رخ خواهد داد. وقایع پیش از آن شامل بارانی طولانی مدت بین جمادی و رجب که باعث رجعت برخی مردگان به دنیا می شود، خروج دجال از اصفهان، خروج سفیانی عثمان بن عنبسه از وادی یابس، ظهور جسد امیرالمؤمنین علیه السلام در خورشید در ماه رجب، خسوف و کسوف در ماه رمضان، صیحه آسمانی در روز بیست و سوم ماه رمضان و قتل نفس زکیه در بیست و پنجم ماه ذی الحجة است. پس از آن خروج امام عجل الله تعالی فرجه الشريف در روز جمعه مقارن عاشورا رخ خواهد داد و در پی آن وقایع پس از ظهور شامل: بیعت جبرئیل در هیئت پرنده ای سپید با امام، گردآمدن ده هزار نفر سربازان او، وقوع غارت های سفیانی در شهرهای مدینه و کوفه، خسف بیداء، حرکت امام به سوی مدینه و وقایع مرتبط با آن، قتل دجال و قتل سفیانی به ترتیب رخ خواهد داد. او سپس می نویسد:

ويستقر في الكوفة و يكون مسكن اهله مسجد السهلة و محل قضاة مسجد الكوفة و مدة ملكه سبع سنين يطول الايام و الليالي حتى تكون السنة بقدر عشرين سنين لاق الله سبحانه يأمر الملك باللبوث فتكون مدة ملكه سبعين سنة من هذه السنين فاذا مضى منها تسع و خمسون سنة خرج الحسين عليه السلام في انصاره الاتنين و السبعين الذين استشهدوا معه في كربلاء و ملائكة النصارو الشعث الغبرالذين عند قبره فاذا تمت السبعون السنة اتي الحجة الموت فتقتله امراة من بنى تميم اسمها سعيدة و لها حية كلحية الرجل بهاون صخر من فوق سطح و هو متجاوز في الطريق فاذا مات تولى تجهيزه الحسين عليه السلام ... (همو: ۱۳۹)

[امام سپس] در کوفه مستقر می شود و محل سکونت خانواده او در مسجد سهله و محل قضاوت او در مسجد کوفه خواهد بود و مدت حکومت او هفت سال است که روزها و شب ها چندان دراز خواهد شد که هر سال به اندازه ده سال خواهد بود. چون خداوند به ملک امر می کند که آهسته درنگ کند پس مدت حکومت او هفتاد سال از این سال ها [متعارف] خواهد بود. پس هنگامی که از این برهه پنجاه و نه سال گذشت، حسین علیه السلام با یاران هفتاد و دوگانه خود که در کربلا همراه او به شهادت رسیدند و ملائکه نصر و [فرشتگان] پریشان و غبار آلودی که نزد قبرش هستند خارج می شود. هنگامی که هفتاد سال به پایان رسید مرگ به حجت می رسد و زنی از [قبیله ی] بنی تميم که نامش سعیده است و ریشی چون ریش مردان دارد او را به

وسیله هاونی سنگی که از بالای بام می اندازد خواهد کشت، در حالی که [امام] در حال عبور از راه است. پس چون [امام] از دنیا رفت حسین علیه السلام متولی تجهیز او خواهد شد... .

برخی از محققان در مواجهه با این داستان بر ناشناخته بودن منبع یزدی حائری که به صورت «بعض العلماء» از آن یاد شده تأکید کرده اند. (قزوینی، ۱۴۲۷ق: ۶۳۹) در چاپ اخیر این کتاب، سیدعلی عاشور - که کار تصحیح آن را بر عهده داشته - برای رفع ابهام از این منبع تلاش کرده است. او با ارجاع به توضیحاتی از آقابزرگ طهرانی در *الذریعه* منظور صاحب *الرام الناصب* از «بعض العلماء» را «سید محمود بن فتح الله کاظمی (م تقریباً ۱۰۸۵ق)» دانسته و این متن را برگرفته از کتاب کاظمی به نام *تفریح الکریه فی اثبات الرجعة* معرفی کرده است. (یزدی حائری، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ۱۳۸) عبارت آقابزرگ طهرانی که باعث این انتساب شده، به شرح زیر است:

کتاب اصول الدین - نوشته سید محمود بن فتح الله کاظمی مؤلف تفریح الکریه فی اثبات الرجعة که آن را به اسم شیخ علی خان اعتمادالدوله در عصر شاه سلیمان صفوی تألیف کرده و در سال ۱۱۰۵ ق از دنیا رفته و معاصر شیخ حر [عاملی] بوده است. به اسم مؤلف تصریح نکرده اما از خاتمه آن [نویسنده اش] مشخص می شود. چون او آن را در پنج باب مرتب کرده و در هر باب چند فصل قرار داده است که عناوینش چنین است: «فصل یجب علی کل مکلف ان یعتقد»، و در برخی هم از عبارت «ان یعرف» استفاده کرده است و بعد از پنجمین باب در معاد خاتمه ای را نوشته که در آن گفته: «و مما ینبغی اعتقاده رجعة محمد و اهل بینه أجمعین علی نحو ما ذکرناه فی کتابنا الموضوع للرجعة و مختصرة أنه إذا كانت السنة التي یظهر فیها قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» [یعنی] از چیزهایی که شایسته است معتقد باشد رجعت تمامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اوست به شکلی که در کتاب مان که در موضوع رجعت است ذکر کرده ایم و مختصر آن چنین است که وقتی سالی فرارسد که ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن است...» و در این مختصری که در خاتمه [اثر] خود آورده غرائب مورد استبعادی را ذکر کرده که شیخ حر به آنها در اول کتاب خود [به نام] ایقاط الهمجة اشاره کرده است با این کلام که: «برخی سادات معاصر رساله ای در اثبات رجعت جمع کرده اند... تا آن جا که می گوید: و در آن اشیاء غریبه و مورد استبعادی هست که معلوم نیست از کجا نقل شان کرده اند» و مراد او از سید معاصر همان سید محمود صاحب تفریح الکریه است که به او در این کتاب ارجاع شده است... سپس مؤلف بعد از آن که در «خاتمه» رجعت سائر ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری را به

نحو ارسال ذکر کرده و گفته است: «آن چه در این جا ذکر کردیم برگرفته از روایات ائمه علیهم السلام است و اعتقاد رجعت آنان به دنیا در احادیث شان واجب است و ما تنها به این دلیل گفتیم «شایسته است» [و نگفتیم واجب است] که از مخالفت با بعضی علماء پرهیز کرده باشیم که گمان برده اند مراد از رجعت قیام قائم است [نه رجعت اشخاص]. در حالی که حق آن است که رجعت ایشان به نص اخبار حق است و دعوی [کسانی که می گویند] اینها اخبار آحاد است شنیدنی نیست. بعد از آن که ظاهر قرآن و نص حدود پانصد حدیث بر آن است (و اگر تنها انکار مخالفین بود کافی بود). سپس او فصلی در مورد آجال و اسعار ذکر کرده و به آن کتاب را به پایان رسانیده است»^۱ (طهرانی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۱۹۳-۱۹۴).

همان طور که مشخص است بخش هایی از متنی که آقابزرگ طهرانی نقل کرده کاملاً با متن منقول در *الزام الناصب* شباهت دارد و مصحح *الزام الناصب* به خوبی توانسته است سرنخی برای «بعض العلماء» مورد نظر یزدی حائری بجوید. اما خطائی که وی مرتکب شده است آن است که به شکل نادرستی آن را به کتاب *تفريج الكربه في إثبات الرجعة* نسبت داده است در حالی که با اندکی دقت روشن می شود که آقا بزرگ طهرانی این متن را به نسخه کتابی با عنوان *اصول الدین* از صاحب *تفريج الكربه* نسبت داده است. این خطا باعث شده است که برخی پژوهشگران در پی یافتن منبع این داستان به سراغ کتاب *تفريج الكربه في إثبات الرجعة* بروند که جست و جو در آن نتیجه ای در بر نداشته است. (شهبازیان و صفری فروشانی، ۱۳۹۳: ۱۱۹) اما نکته حائز اهمیت این جاست که در واقع احتمال مطرح شده توسط آقابزرگ طهرانی از اساس احتمالی

۱. أصول الدين - للسيد محمود بن فتح الله الكاظمي. مؤلف تفريج الكربه في إثبات الرجعة الذي ألفه باسم الشيخ علي خان اعتماد الدولة في عصر شاه سليمان الصفوي الذي مات سنة ۱۱۰۵ و كان معاصر الشيخ الحر. لم يصرح فيه باسم المؤلف. لكنه يظهر من خاتمته. فإنه رتبه على خمسة أبواب. في كل باب عدة فصول. عناوينها. فصل يجب على كل مكلف أن يعتقد. و في بعضها أن يعرف. و بعد الباب الخامس في المعاد عقد خاتمة قال فيها (و مما ينبغي اعتقاده رجعة محمد وأهل بيته أجمعين على نحو ما ذكرناه في كتابنا الموضوع للرجعة و مختصرة أنه إذا كانت السنة التي يظهر فيها قائم آل محمد عليهم السلام) و ذكر في هذا المختصر الذي أورده في الخاتمة كثيراً من الغرائب المستبعدة التي أشار الشيخ الحر إليها في أول كتابه إيقاظ الهجعة بقوله (قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة في إثبات الرجعة - إلى قوله - و فيها أشياء غريبة مستبعدة لم يعلم من أين نقلها) و مراده من السيد المعاصر هو السيد محمود صاحب تفريج الكربه الذي أحال إليه في هذا الكتاب... ثم إن المؤلف بعد ذكره في الخاتمة رجعة سائر الأئمة عليهم السلام واحداً بعد واحد على نحو الإرسال قال (ما ذكرناه هنا ملتقط من روايات الأئمة عليهم السلام و اعتقاد رجعتهم إلى الدنيا في أحاديثهم واجب. و انما قلنا ينبغي إتقاء من خلاف بعض العلماء بظن أن المراد بالرجعة قيام القائم عنه السلام و الحق أن رجعتهم حق بنص الاخبار و لا يسمع دعوى إنها آحاد بعد ظاهر القرآن و نص نحو خمس مائة حدیث (و لو لم يكن الا إنكار المخالفين لكفى) ثم إنه ذكر فصلاً في الآجال و الأسعار و به ختم الكتاب.

ناصواب است. چنانچه دیدیم او تصریح دارد که نام نویسنده «*کتاب اصول الدین*» در نسخه‌ای که مشاهده کرده مشخص نبوده است و به دلیل آن که نویسنده‌اش از کتاب دیگر خود در موضوع رجعت یاد کرده، او را همان «سید محمود کاظمی صاحب *تفريح الکربة في اثبات الرجعة*» دانسته است. حال آن که آقابزرگ طهرانی در واقع نسخه‌ای از رساله *حیوة النفس* نوشته یکی از عالمان دوران قاجار به نام شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۱ق) را دیده که او نیز رساله‌ای در موضوع رجعت دارد و این موضوع سبب ساز اشتباه طهرانی شده است. مراجعه به رساله *حیوة النفس* احسائی و مقایسه ساختار و عبارات آن با آن چه آقابزرگ طهرانی نقل کرده به روشنی نشان دهنده صدق این مدعا است. (احسائی، ۱۴۳۰ق: ۴۸-۵۱) بنابراین روشن می‌شود که «*بعض العلماء*» مدنظر صاحب *النزام الناصب* نیز «شیخ احمد احسائی» است. یزدی حائری به آثار احسائی توجه داشته و خود در جای دیگری از کتابش از احسائی با ذکر نام مطلبی را نقل کرده است (یزدی حائری، ۱۴۲۲: ج ۱، ۵۹) اما در بخش مورد نظر به دلیلی - که بر ما پوشیده است - نام او را ذکر نکرده و تنها متن نسبتاً طولانی‌اش را با منبع «*بعض العلماء*» در *النزام الناصب* نقل کرده است. تنها تفاوت جدی بین متن *النزام الناصب* با رساله *حیوة النفس* احسائی در جمله نخست آن است که ارجاع درون متنی آن به اثر دیگر احسائی در موضوع رجعت حذف شده است:

خاتمة و مما ینبغی اعتقاده رجعة محمد و اهل بینه اجمعین صلوات الله علیهم علی نحو ما
ذکرناه فی جوابنا الموضوع للرجعة و مختصره انه اذا كانت السنة التي ینظر فیها قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله عجل الله فرجه وقع قحط شدید... (احسائی، ۱۴۳۰: ۴۸).

کتاب مورد ارجاع *رسالة فی العصمة والرجعة* است که احسائی آن را در پاسخ به سؤالات یکی از شاهزادگان قاجار به نام محمد علی میرزا [دولت‌شاه] نوشته است. (احسائی، ۱۴۳۰ق: ۲۰۶)

ایده معرفی زنی ریش‌دار با نام سعیده به عنوان قاتل امام دوازدهم دست‌کم در چهار جا از آثار احسائی تکرار شده است. بار نخست چنانچه اشاره شد در رساله *حیوة النفس* است که متنی منظم در مورد چینش وقایع مربوط به قبل و بعد از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه است و تاریخ نگارش آن (با توجه به ارجاع درون متنی آن) باید بعد از سال ۱۲۳۱ق باشد. این رساله در واقع فشرده‌ای از باورهای اعتقادی او در امهات عقائد دینی است که به صورتی ساده و روان به رشته تحریر درآمده و احتمالاً از همین رو آقابزرگ طهرانی آن را با عنوان *اصول الدین* یاد کرده است.

مورد دوم *رسالة العصمة والرجعة* است که ظاهراً در سال ۱۲۳۱ق نوشته شده است. او در آن جا

نیز بدین شکل به داستان شهادت پرداخته است:

وقد دلت اخبارهم بان اول من يخرج هو الحسين عليه السلام وهو اول من ينفض التراب عن رأسه وهو عليه السلام يخرج في اخر دولة القائم عليه السلام اذا مضى منها نحو تسع وخمسين سنة كما تشير اليه بعض الاخبار ويبقى صامتا حتي يتحقق عند الخلق انه الحسين بن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فاذا تحقق وعلم جاء الحجة عليه السلام الموت فتقتله سعيدة التميمية لعنها الله ترميه مجاون من صخر من فوق سطح وهو متجاوز في الطريق كما روي وهذه المرأة ام لحية لها لحية مثل لحية الرجل فاذا قتلته تولى تغسيله و تكفينه و دفنه الحسين عليه السلام وقام بالامر بعده ثمان سنين... (احسائي، ۱۴۳۰ق: ۲۸۸)؛

«و اخبار آنان [ائممه عليه السلام] دلالت دارد که اولين کسی که خارج می شود حسين عليه السلام است و او اولين فردی است که خاک را از سر خویش می تکاند و -آن گونه که بعض اخبار اشارت می کند - او در آخر حکومت قائم وقتی از آن حدود پنجاه و نه سال گذشت خارج می شود و صامت باقی می ماند تا نزد خلق روشن شود که او حسين پسر دختر رسول الله صلى الله عليه وآله است، وقتی که اين [موضوع] تحقق يافت و دانسته شد، مرگ به سراغ حجت عليه السلام می آید پس او را آن گونه که روايت شده سعيده تميميه که لعنت خدا بر او باد می کشد به وسيله هاونی سنگی که از بام - وقتی او [امام] در حال عبور از راه است - به سويش پرت می کند و اين زن «ام لحية» [يعنى صاحب ريش] است برای او مانند ريش مردان ريش هست، پس وقتی [اين زن] او را کشت تغسيل و تکفين و دفن او را حسين عليه السلام متولی می شود و به امر [حکومت] پس از او برای هشت سال قيام می کند...»

مورد سوم کتاب شرح زیارت جامعه کبیره است که در سال ۱۲۲۹ق نوشته شده است و مشهورترین اثر احسائی به شمار می رود. برخی پژوهش گران نقل داستان مورد نظر را در اين کتاب متذکر گردیده اند (طیسی، ۱۳۸۶ش: ۲۷۳؛ شهبازیان و صفری فروشانی، ۱۳۹۳ش: ۱۱۹) اما علی الظاهر به دليل تفاوت جمله بندی شرح الزیارة با متن رساله حيوۃ النفس موفق به تشخیص منبع اصلی نقل الزام الناصب نشده اند. احسائی در شرح الزیارة نیز در مقام جمع اخبار ناظر به رجعت احتمال می دهد منظور از هفت سال حکومت قائم که در برخی روایات مطرح شده است (برای ملاحظه اخبار و نظرات مختلف در مورد طول مدت حکومت قائم عليه السلام ن.ک: صادقی، هادی، ۱۳۹۳ش: ۱۱۹-۱۳۳)، هفتاد سال باشد و بر این مبنا می نویسد:

... اذا مضى منها قدر تسع و خمسين سنة خرج الحسين عليه السلام و هو صامت الي ان تمضي. احدي عشرة سنة تمام مدة ملك الحجة عليه السلام فيقتل تقتله امرأة من تميم لها لحية كلحية

الرجل يقال لها سعيدة لعنها الله وذلك أنّه يتجاوز في الطريق و هي علي سطحها و تضربه بجاون صخر علي أم رأسه عليه السلام فتقتله و يتولي امرّ تجهيزه الحسين عليه السلام و يقوم بالامر بعده... (احسائي، ۱۴۲۴ق: ج ۳، ۴۲)؛

آن گاه که از آن [حکومت] به اندازه پنجاه و نه سال بگذرد، حسین عليه السلام خارج می شود و او تا هنگامی که یازده سال باقی مانده مدّت حکومت حجت عليه السلام بگذرد صامت خواهد بود پس او [حجت عليه السلام] کشته خواهد شد زنی از تمیم او را خواهد کشت که ریشی مانند ریش مردان دارد و به او سعیده گفته می شود خدا لعنتش کند و این آن گونه است که او از راهی عبور می کند در حالی که آن زن بر بامش است و او را با هاونی سنگی که بر سر او می کوبد می زند و او را می کشد و امر تجهیز او را حسین عليه السلام متولی می شود و پس از او به امر [حکومت] قیام می کند.

و بالاخره مورد چهارم که ظاهراً قدیمی ترین نقل موجود از این داستان است، عبارت احسائی در رساله قطیفیه است که در پاسخ به سوالات شیخ احمد بن صالح بن طوق قطیفی در اثناء زیارت مشهد و احتمالاً در حدود سال ۱۲۲۳ق نوشته شده است:

الرجعة تطلق علي رجعة آل محمد عليه السلام و مختصر القول في بيانها علي ما كنت افهم من الروايات ان اول قائم منهم عليه السلام بالحق هو القائم الحجة عليه السلام و مدة ملكه سبع سنين كل سنة عشر سنين فاذا مضى من حكمه تسع و خمسون سنة و بقي احدي عشرة سنة خرج الحسين عليه السلام و في الحديث اول من ينفض التراب عن رأسه الحسين عليه السلام و في آخر السفاح هو الحسين عليه السلام و يبقی الي آخر حكم القائم احدي عشرة سنة صامتاً فاذا قتل القائم عليه السلام قيل تقتله امرأة من بني تميم لها لحية و اسمها سعيدة لعنها الله يتجاوز عليه السلام في الطريق و هي فوق سطح فترميه بجاون من صخر علي ام رأسه فتقتله فاذا مات غسله الحسين عليه السلام و كفنه و صلي عليه و دفنه و قام بالامر من بعده... (احسائي، ۱۴۳۰ق: الرسالة القطيفية، ۶۵۷)؛

رجعت بر رجعت آل محمد عليه السلام اطلاق می شود و گفتار مختصر در بیان آن به گونه ای که من از روایات می فهمم چنین است که اولین فردی که از آنان به حق قیام می کند قائم حجت عليه السلام است و مدت حکومت او هفت سال است که هر یک سال معادل ده سال [متعارف] خواهد بود. پس وقتی از حکومتش پنجاه و نه سال گذشت و یازده سال باقی مانده بود، حسین عليه السلام خارج می شود و در حدیث آمده است که اولین کسی که خاک را از سرش می تکاند حسین عليه السلام است و در حدیث دیگر است که «سفاح» [اولین فرد] است و او حسین عليه السلام است و تا آخر حکومت قائم یازده سال صامت باقی می ماند. پس وقتی که قائم عليه السلام کشته شد - گفته شده است که او را زنی از بنی تمیم که ریش دارد و نامش سعیده است خدا لعنتش کند او را می کشد و عليه السلام از راهی می گذرد و

آن زن بالای بامی است و به سوی او هاونی سنگی را بر فرق سرش پرتاب می کند که او را می کشد. پس وقتی که درگذشت حسین او را غسل می دهد و تکفین می کند و بر او نماز می خواند و دفنش می کند و بر امر [حکومت] پس از او قیام می کند... .

باید توجه داشت که در فاصله زمانی تقریباً یک سده ای بین این آثار تا زمان نگارش کتاب *الزام الناصب* یعنی سال ۱۳۲۶ق (یزدی حائری، ۱۴۲۲ق: ۸) دست کم پنج منبع دیگر نیز بین منابع امامیه شناسایی شده اند که این ایده را مطرح کرده اند.

مورد اول و دوم آثار علی اصغر بن علی اکبر بروجردی از عالمان قرن سیزدهم هجری (۱۲۳۱- ۱۳۰۰ق) است. او عمدتاً به تألیف کتب فارسی برای عامه مردم اشتغال داشته (طارمی، ۱۳۹۳) و در دو کتاب خود به این موضوع اشاره کرده است. مورد نخست کتاب *عقائد الشیعه فی فوائده الشریعه* است که آن را در سال ۱۲۶۳ق و در عهد محمدشاه قاجار نوشته و در آن آورده است:

و از زمان ظهور تا زمان شهادت او هفتاد سال خواهد کشید و و بعد از هفتاد سال زنی ملیحه نام چیزی به فرق آن حضرت خواهد زد و آن حضرت را شهید خواهد نمود. (بروجردی، ۱۲۹۴ق: ۸۲)

گفتنی است ادوارد براون در مجلد چهارم کتاب *تاریخ ادبیات ایران* منتخبی از محتویات کتاب بروجردی را به عنوان «عقائد عوام شیعه» نقل کرده (براون، ۱۳۱۶ش، ۲۷۰-۲۷۷) و ضمن آن به داستان قتل امام علیه السلام توسط زنی به نام «ملیحه» نیز اشارتی کرده است. (همو: ۲۷۵) با توجه به گستره و تنوع مخاطبین آثار براون می توان حدس زد که نقل او نیز به انتشار یافتن اصل داستان شهادت و به خصوص نام «ملیحه» کمک زیادی کرده است.

بروجردی هم چنین اثر دیگری به نام *نور الانوار فی آثار ظهور و رجعت ائمه اطهار* دارد که آن را چند سال بعد در سال ۱۲۶۹ق به رشته تحریر در آورده و در آن جا نیز به این داستان پرداخته و در کنار نام «ملیحه» از نام «سعیده» نیز یاد کرده است:

و چون دوره زمان سلطنت او به آخر رسد روزی از کوچه ای در کوفه عبور فرماید که ناگاه زنی ملیحه نام یا سعیده شقیه چیزی از بالای بام بر فرق مبارک آن حضرت زند و او را به درجه رفیعه شهادت برساند. (بروجردی، بی تا: ۱۹۷ الف)

به دلیل الگوی نگارش ساده ای که بروجردی بدان پای بند بوده، او از منبع علمی خود ذکری به میان نیاورده است، اما با نیم نگاهی به شهرت و تقدّم زمانی احسائی بسیار بعید به نظر می رسد که نقل های بروجردی منبع مستقلی از آثار احسائی داشته باشد. به هر حال، آثار

فارسی بروجردی علی الظاهر قدیمی ترین منابعی است که نام «ملیحه» را ذکر کرده و به احتمال زیاد علت مطرح شدن این نام تصحیف کلمه «لحیه» در یکی از نسخ عربی یا خوانش اشتباه واژه «ام‌لحیه» به معنای «زن صاحب ریش» در فرآیند ترجمه متن احسائی به این متون فارسی است و با این حساب نام «ملیحه» نباید هیچ‌گونه ریشه‌ای داشته باشد.

مورد سوم عالم دیگری از معاصران احسائی با نام «محمد جعفر بن سیف الدین استرآبادی» (۱۱۹۵-۱۲۶۳ق) مشهور به «شریعت مدار» است که او نیز در شرح خود بر *تجريد الاعتقاد* خواجه طوسی با نام *البراهین القاطعة فی شرح تجريد العقائد الساطعة* متن احسائی را بدون اشاره به نامش نقل کرده است:

ثم اعلم أن كَيْفِيَّةَ الرَّجْعَةِ إِجْمَالًا - كَمَا أَفِيدَ - أَنَّهُ إِذَا كَانَتِ السَّنَةُ الَّتِي يَظْهَرُ فِيهَا قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَقَعَ فِيهَا قَحْطٌ شَدِيدٌ، فَإِذَا كَانَ الْعَشْرُونَ مِنْ جَمَادَى الْأُولَى وَقَعَ مَطْرٌ شَدِيدٌ لَا يَوجِدُ مِثْلَهُ مَطْلَقًا... (استرآبادی، ۱۳۸۲ش: ج ۳، ۴۴۵):

پس بدان کیفیت رجعت اجمالاً آن‌گونه که افاده شده است - بدین شکل است که وقتی که سالی که در آن قائم آل محمد ﷺ ظاهر می‌شود فرا رسد در آن [سال] قحطی شدیدی واقع می‌شود. وقتی بیستم جمادی الاولی رسید باران شدیدی می‌بارد که مثل آن مطلقاً وجود ندارد....

استرآبادی در کتاب خود بارها معتقدات احسائی را بدون نام بردن صریح او و با استفاده از عناوینی چون «شیخ معاصر» (همو: ج ۲، ۱۲۴؛ ج ۳، ۳۱۳) یا «بعض افاضل من عاصرناه» (همو: ج ۱، ۸۵) یاد کرده و البته آنها را شدیداً نقد کرده است.^۱ (همو: ج ۳، ۴۴۵-۴۴۷) اما در این جا علی الظاهر عیناً همان متن عبارات رساله *حیوة النفس* احسائی را بدون هیچ اشاره‌ای به نویسنده اصلی‌اش مانند یک پیوست در کتاب خود جای داده و نقل کرده، آن را حمل به صحت کرده است.

جز اینها، شخص دیگری که این داستان را مستقیماً از احسائی نقل کرده، شیخ احمد بن صالح بن طوق قطیفی (م. بعد ۱۲۴۵ق) است که مطابق شواهد به نظر می‌رسد همان فردی باشد که نخستین بار این داستان در پاسخ به او در *رساله قطیفیه* ذکر شده است. او از مرتبطان با احسائی بوده و مورد توجه خاص وی قرار داشته است (احسائی، ۱۴۳۰ق: الرسالة القطيفية

۱. فرزند وی به نام «شیخ محمد حسن استرآبادی» ماجرای پیرامون مواجهه‌ی او با شیخ احسائی نقل کرده است که مطابق آن استرآبادی در پی ماجرای تکفیر احسائی ابتدا جانب حزم را نگاه داشت و تسریع نکرد اما پس از ملاقات با او در یک حمام، معتقدات احسائی را کافرانانه ارزیابی کرد. (آل طالقانی، ۲۰۰۷م: ۱۰۲-۱۰۳)

ج ۸، ۴-۲۴) تا جائی که احسائی پاسخ دهها سؤال متنوع وی را در چندین رساله به رشته تحریر درآورده است. (همو: ج ۶، ۶۷۸-۶۸۵؛ ج ۸، ۴-۲۴ و ۵۹۵-۷۳۲) از شیخ احمد قطیفی مکتوبی به جای مانده که در ضمن رسائل آل طوق القطیفی منتشر شده و در آن به بحث شهادت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ پرداخته شده است. او در این رساله می نویسد:

وقال الرئيس الشيخ احمد بن الزين الدين الرجعة تطلق على رجعة آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و مختصر القول في بيانها على ما كنت افهم من الروايات ان اول قائم منهم عَلَيْهِ السَّلَامُ بالحق هو القائم الحجة عَلَيْهِ السَّلَامُ و مدة ملكه سبع سنين كل سنة عشر سنين فاذا مضى من حكمه تسع و خمسون سنة و بقي احدى عشرة سنة خرج الحسين عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فاذا قتل القائم قيل تقتله امراة من بنى تميم لها الحية و اسمها سعيدة لعنهما الله تعالى يتجاوز عَلَيْهِ السَّلَامُ في الطريق و هي فوق سطح فترميه بجاون من صخر على ام رأسه فتقتله، فاذا مات غسله الحسين عَلَيْهِ السَّلَامُ و كفته و صلى عليه و دفنه و قام بالأمر من بعده... (القطيفي، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ۱۵۳)

پيشوا شيخ احمد بن زين الدين گفت: «رجعت بر رجعت آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اطلاق می شود و گفتار مختصر در بیان آن به گونه ای که من از روایات می فهمم چنین است که اولین فردی که از آنان به حق قیام می کند قائم حجت عَلَيْهِ السَّلَامُ است و مدت حکومت او هفت سال است که هر یک سال معادل ده سال [متعارف] خواهد بود. پس وقتی از حکومتش پنجاه و نه سال گذشت و یازده سال باقی مانده بود، حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خارج می شود... پس وقتی که قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شد، گفته شده است که او را زنی از بنی تميم که ریش دارد و نامش سعیده است خدا لعنتش کند می کشد او عَلَيْهِ السَّلَامُ از راهی می گذرد و آن زن بالای بامی است و به سوی او هاوونی سنگی را بر فرق سرش پرتاب می کند که او را می کشد. پس وقتی که درگذشت، حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ او را غسل می دهد و تکفین می کند و بر او نماز می خواند و دفنش می کند و بر امر [حکومت] پس از او قیام می کند...».

عبارات مزبور دقیقاً برگرفته از پاسخ احسائی به وی در رساله قطیفیه است. دست آخر از سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۹ق) شاگرد و جانشین احسائی باید یاد کرد که او نیز در چند مورد این داستان را نشر داده است. او که در زمان حیات احسائی رساله حیوة النفس را ترجمه کرد (احسائی، ۱۴۳۰ق: ترجمه رساله حیوة النفس، ۶۴) در برخی آثارش متن آن را عیناً نقل کرد (رشتی، ۱۴۳۲ق: رساله در عقاید پنج گانه، ۱۴۷) و در رساله ای دیگر که در سال ۱۲۳۶ق یعنی مقارن سال های آخر عمر احسائی نوشت، در توضیح کیفیت رجعت به این موضوع پرداخت:

الرجعة دار بين خروج القائم عَلَيْهِ السَّلَامُ و بين نفخ الصور نفخة الصعق و فيها يظهر الائمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و

برجوعون الي الدنيا بعد موتهم الظاهري و يبعثون معهم عليه السلام المؤمنون الممتحنون و الكافرون الماحضون و اما قيام القائم عليه السلام فهو لا يسمي رجعة و انما هو ظهور بعد الخفاء و انما الرجعة من بدو ظهور مولينا الحسين عليه السلام الي خراب الدنيا ولكن الرجعة قد تطلق ايضاً علي اول ظهور مولينا القائم عليه السلام فنذكر كيفية الجميع ليكون كلاماً وافياً شاملاً لجميع ما طلبت و لما كانت الاخبار و الروايات في هذا الباب مختلفة متدافعة متعارضة فذكر الجميع و بيان وجه الجمع يطول به الكلام فنقتصر علي محصل ما استفاد من الاخبار مطابقاً لما فهمه منها شيخنا و مولانا و ثقتنا و استادنا الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين اطال الله بقاءه و جعلني عن كل محذور فداه فنكتفي علي ما ذكره سلمه الله تعالي في هذا الباب لان الكلام عن لسان المحبوب احلي. قال سلمه الله تعالي: اذا كانت السنة التي يظهر فيها قائم آل محمد صلي الله عليه و آله عجل الله فرجه وقع قحط شديد... (رشتي، ۱۴۳۲: الرسالة العاملية، ۴۳۵ و ۴۳۶)؛

رجعت منزلي است بين قيام قائم عليه السلام و بين نفخه صعق نفخه صور و در آن [رجعت] امامان عليهم السلام ظاهر می شوند و به دنیا پس از مرگ ظاهری شان بازمی گردند و همراه آنان مومنان ممتحن و کافران ماحض نیز مبعوث می شوند. اما قيام قائم عليه السلام رجعت نامیده نمی شود و آن ظهور بعد از پنهان بودن است و [دوران] رجعت [بازه بین زمان] از آغاز ظهور مولای ما حسین عليه السلام تا [فرارسیدن] خرابی دنیا است، لكن رجعت [گاهی] به اول ظهور قائم عليه السلام نیز اطلاق شده است. ما کیفیت جميع آن را در کلامی کامل و شامل همه آن چه طلب کردی ذکر می کنیم و از آن جا که اخبار و روایات در این باب با هم اختلاف و تعارض دارند ذکر همه آنها و بیان وجه جمع بین آنها موجب طولانی شدن کلام می گردد، لذا سخن را به چیزی مختصر می کنیم که از اخبار مستفاد می شود و مطابق آنی است که شیخ و مولا و ثقه و استاد ما شیخ احمد بن شیخ زين الدين - که خدا بقای او را طولانی گرداناد و مرا در هر محذوری فدایش کناد - از آن [اخبار] فهمیده است. پس به آن چه او - خدا سالمش دارد - در این باب ذکر کرده اکتفاء می کنیم چون کلام از زبان محبوب شیرین تر است. او - خدای متعال سالمش دارد - گفته: «وقتی که سالی که در آن قائم آل محمد عليه السلام ظاهر می شود فرارسد در آن [سال] قحطی شدیدی واقع می شود...».

ادامه متن رشتی در این جا نیز عیناً عبارات رساله *حیوة النفس احسائی* است.

بنابراین از آن چه تا بدین جا بیان شد مشخص می شود که ظاهراً منبع انحصاری تمام آثار یادشده در قرن سیزدهم به بعد آثار شیخ احمد احسائی است، تمام افراد یادشده این مطلب را مستقیماً یا غیرمستقیم از او اخذ کرده اند و موجب انتشار گسترده این سخن شده اند. اما قضاوت در مورد اعتبار این نقل منوط به شناسائی منبع احسائی و میزان وثاقت او در نقل

است. آیا او برای سخنش منبعی معتبر داشته است؟ اساساً احسائی تا چه اندازه از حیث حدیثی قابل اعتماد است؟ آیا محتمل است که او این داستان را از خود بر ساخته باشد؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید جایگاه حدیثی احسائی را یادآور شد.

با دقت در آثار و احوال احسائی جای تردیدی باقی نمی ماند که او آشنایی گسترده ای با متون حدیثی داشته است. جدا از آثار پر شمار او که خود به تنهایی گویای تسلط زیاد و حافظه قوی او (مدرسی چهاردهی: ۱۳۵۱ش: ۲۳) در استشهاد به احادیث است، او از دانشمندانی چون شیخ احمد دمستانی بحرانی، شیخ جعفر بن شیخ خضر کاشف الغطاء، شیخ حسین آل عصفور بحرانی، سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض، سید محمد مهدی طباطبائی بحر العلوم، سید [محمد] مهدی شهرستانی و برخی دیگر از بزرگان روزگار خود اجازه حدیثی داشته (البوعلی، ۱۴۳۸ق، ج ۱، ۳۶-۳۷) و از دیگر سو خود نیز در طریق اجازه حدیثی برخی مشاهیر محدثان بعدی قرار داشته است. (نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ۱۲۱) به ویژه او با میراث حدیثی بحرانی ها آشنا بود و خود از خطه ای نزدیک به آن جغرافیا برآمده بود. (البوعلی، ۱۴۳۸ق: ج ۱، ۱۳) اسناد متعددی نشان می دهد که او پیش از آن که در ایران شهرت یابد، ارتباطی جدی با محیط علمی بحرانی ها داشت. به آثار سیدهاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ق) مانند *حلیة الانوار فی احوال محمد و سنح: بحرانی، ۱۴۱۱ق: ج ۶، ۳۰۵-۳۰۸ و ۴۰۴* و *عوامل العلوم* شیخ عبدالله بحرانی (شاگرد و ناقل بخش قابل توجهی از بحار الانوار مجلسی) اشرافی در خور داشت. (احسائی، ۱۴۳۰ق: ۲۷۶-۲۸۰، ۳۰۸-۳۱۱) با بزرگان معاصر بحرانی نیز مراوده علمی داشت - و گرچه گاهی آنان را نقد هم می کرد اما - در فضای علمی آنان زیست کرده بود. (برای نمونه نقل او از شیخ یوسف بحرانی و شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی را بنگرید در: احسائی، ۱۴۳۰ق: جواب الملا مهدی الاسترآبادی، ج ۹، ۷۹۲ و ۵۸۱؛ همو، مختصر الرسالة الحیدریة، ۴۲۰) او شاگرد برادرزاده شیخ یوسف بحرانی، یعنی شیخ حسین بن محمد الدرزی البحرانی معروف به شیخ حسین عصفور (م ۱۲۱۶ق) بود که فقیه بزرگ اخباریان در عهد خود به شمار می رفت و بسیاری از اهل قطیف و احساء به حوزه درسش می رفتند (امین، ۱۴۰۳ق: ج ۶، ۱۴۰) و نیز در اواخر عمر وی موفق به کسب اجازه حدیثی از او شده بود. بعضاً احادیث شاذی که احسائی در آثارش نقل می کرد نیز از طریق شیخ حسین بود (احسائی، ۱۴۲۴ق: ج ۱، ۲۴۰) و با خاندان او نیز رابطه ای نزدیک داشت، (همو، ۱۴۳۰ق: وسائل الهمم العلیا، ۸۴۲) با فرزندش شیخ محمد آل عصفور مرتبط و هم مباحثه بود. (احسائی، ۱۴۳۰ق: شرح احوال الشیخ احمد بن زین الدین بقلم المؤلف، ۴۶۵؛

همو: شرح المشاعر، ۵۲) اینها همه شواهدی است که اشراف حدیثی احسائی را می‌نمایند. از این رو در ادوار پسین، محدثی چون میرزا حسین نوری او را با صفت «العارف المحدث» وصف می‌کرد و وقتی منبع یکی از احادیث نقل شده توسط احسائی را نمی‌یافت، می‌نوشت:

و لم أعر عليه فيما وصل الي من الكتب المعتبرة الا انه يكنى إرساله في الإعتقاد (نوری، ۱۳۶۹ش: ۳۱۹)؛

در بین کتاب‌های معتبری که به من رسیده است به آن [حدیث] دست نیافتیم، اما نقل مرسل او [احسائی] برای [جلب] اعتماد کافی است.

آن چه گفته شد نشان می‌دهد احسائی بی‌تردید از دانش حدیثی گسترده‌ای برخوردار بود. اما در عین حال باید توجه داشت که او در مواجهه با حدیث روش خاص خویش را نیز داشت. او نگاهی منظومه‌ای به آموزه‌های دینی داشت و مدعی بود به منظومه‌ای فکری دست یافته که تماماً برگرفته از تعالیم اهل بیت است (احسائی، ۱۴۲۴ق: ج ۳، ۱۸۱؛ همو: ۱۴۳۰ق: شرح الفوائد، ۲۸۱-۲۸۲)؛ او از علوم گوناگون برای طرح این منظومه بهره می‌گرفت (ن.ک: لواسانی، ۱۳۹۷، سراسر فصل سوم) و در همین راستا بعضاً با نوعی تساهل اخباری را که با منظومه فکریش سازگار می‌یافت ذکر می‌کرد. این جمله که «من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می‌شود که کلام امام است و حاجت به رجال و نحو آن ندارم» گرچه در منبع مخالف او نقل شده (تنکابنی، ۱۳۸۹ش: ۶۳) اما به عنوان روش او در برخی موارد مربوط به کلام و عقائد کمابیش درست به نظر می‌رسد.^۱ از این رو در میان آثار او مکرراً می‌توان به کار بردن بعضی اخبار را ملاحظه کرد که به صورت متعارف با تردید محدثان امامیه مواجه بوده‌اند. (سیدوکیلی، ۱۳۹۵ش: ۱۰۹-۱۳۵)

براساس آن چه گفته شد بیش از هر احتمال دیگری،^۲ می‌توان حدس زد که این داستان در آثار پیشینیان احسائی سرنخی داشته است و او با ابزار ذهن منظومه‌ساز و در عین حال رویکرد متساهلی که در نقل این قبیل احادیث داشته است آن را از منبعی که دیده برگزیده و نقل کرده است. به ویژه آن‌که دقت کنیم که او در آثارش از تعبیر «کما روی» و

۱. به نظر می‌رسد او در نحوه‌ی مواجهه با مباحث فقهی روشی نزدیک به روش مرسوم فقها داشته و استناد او به احادیث غیرمعتبر بیشتر در حوزه مباحث مربوط به کلام و عقائد صورت گرفته است.

۲. یکی از این احتمالات بهره گرفتن از علم جفر برای به دست آوردن جزئیات داستان شهادت امام است، چندان که می‌دانیم این دانش مورد تایید و توجه احسائی بوده است. (احسائی، ۱۴۳۰: شرح عبارة الشيخ علی بن فارس فی علم الحروف، سراسر اثر)

«قیل»^۱ برای ذکر این ماجرا استفاده کرده و در انتهای متن مبسوط *حیوة النفس* می نویسد:

وما ذکرناه هنا ملتقط من روایات الائمة الاطهار (احسائی، ۱۴۳۰ق: حیوة النفس، ۵۱)؛
آن چه ما در این جا بیان کردیم برگرفته از روایات ائمه اطهار است.

در حدّ فحص این پژوهش تنها حدیثی که با این داستان قرابت دارد و آن هم تنها برخی مؤلفه های آن را پوشش می دهد، حدیثی است که در کتاب مشهور به *جامع الاخبار* در بیان حوادث آخرالزمان نقل شده است:

و رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ فِي الْعَشْرِ بَعْدَ سِتِّمِائَةِ الْجَنَحِ وَالْقَتْلِ وَتَمَتُّلِ الْأَرْضِ ظُلْمًا وَجَوْرًا
وَفِي الْعَشْرِ بَعْدَهَا يَقَعُ مَوْتُ الْعُلَمَاءِ وَلَا يَبْقَى الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ وَفِي الثَّلَاثِينَ يَنْقُصُ
الْبَيْلُ وَالْفُرَاتُ حَتَّى تَزْرَعَ النَّاسُ شَطْهُمَا وَفِي الْأَرْبَعِينَ بَعْدَهَا تَمُطِرُ السَّمَاءُ الْحَجَرَ كَأَمْثَالِ
الْبَيْضِ فَيَهْلِكُ فِيهَا الْبَهَائِمُ وَفِي الْخَمْسِينَ بَعْدَهَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِمُ السِّبَاعَ وَفِي السِّتِّينَ
بَعْدَهَا يَنْكَسِفُ الشَّمْسُ فَيَمُوتُ نِصْفُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَفِي السَّبْعِينَ بَعْدَهَا لَا يُؤَلِّدُ
الْمُؤْمِنُ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَفِي الثَّمَانِينَ بَعْدَهَا تَصِيرُ النِّسَاءُ كَالْمُهْمِ وَفِي التَّسْعِينَ بَعْدَهَا تَخْرُجُ
دَابَّةُ الْأَرْضِ وَمَعَهَا عَصَا آدَمَ وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَفِي السَّبْعِمِائَةِ تَطْلُعُ الشَّمْسُ سَوْدَاءَ
مُظْلَمَةً وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا وَّرَاءَهَا وَفِي خَبَرٍ آخَرَ سِتَّةَ ثَمَانِينَ وَسِتِّمِائَةٍ تَظْهَرُ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا
سَعِيدَةٌ مَعَ لَحْيَةٍ وَسِبَالٍ مِثْلَ الرِّجَالِ تَأْتِي مِنَ الصَّعِيدِ فِي مِائَتِي أَلْفِ عِنَانٍ وَتَسِيرُ إِلَى
الْعِرَاقِ وَهَذِهِ الْقِصَّةُ طَوِيلَةٌ عَظِيمَةٌ مَا ذَكَرْتُهَا وَفِي سِتَّةِ سَبْعٍ وَثَمَانِينَ وَسِتِّمِائَةٍ يَظْهَرُ مِنَ
الرُّومِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْمُرِيدُ فِي سَبْعِمِائَةٍ قِنْطَارِيَّةٍ عَلَى كُلِّ قِنْطَارِيَّةٍ صَلِيبٌ تَحْتَ كُلِّ
صَلِيبٍ أَلْفُ فَارِسٍ إِفْرَنْجِيٍّ وَنُصْرَانِيٍّ وَهَذِهِ قِصَّةٌ عَظِيمَةٌ طَوِيلَةٌ وَفِي زَمَانِهِ يَخْرُجُ إِلَيْهِمْ
رَجُلٌ مِنْ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ سُقْبَانُ بْنُ حَزْبٍ وَفِي خَبَرٍ آخَرَ مِنْ وَقْتِ خُرُوجِهِ إِلَى ظَهْوَرِ قَائِمِ آلِ
مُحَمَّدٍ ﷺ ثَمَانُ أَشْهُرٍ لَا يَكُونُ زِيَادَةٌ يَوْمٍ وَلَا نَقْصَانٌ (منسوب به [شعیری، بی تا: ۱۴۲]).

در این خبر، در ضمن اشاره به وقایع آخرالزمانی و قریب به ظهور قائم آل محمد علیه السلام از ظهور زنی ریش دار به نام سعیده یاد شده است. احسائی این حدیث را ضمن *رساله العصمة والرجعة* به عنوان حدیثی «مقطوع» و «مرسل» نقل کرده و در مورد تواریخ ذکر شده در متن حدیث نیز توجیهاتی ارائه کرده است.^۲ نکته حائز توجه این که در متن همین خبر نیز هیچ اشاره ای در

۱. شاید از این الفاظ بتوان برداشت کرد که او خود نیز چندان به صحت قول منبعش مطمئن نبوده است.

۲. و علی تقدیر صحبتها فغانه اعلم بما قال لانه لا ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى ﷺ و يحمل علي نحو ما ذكرنا او علي انه بدا فيه لله سبحانه بمحو او بتأخير او علي انها وقعت فيما سبق ولا ضرر فيه كما ثبت ان ملك بني امية و بني العباس من اشراط الساعة و كذلك انشقاق القمر و كذلك بعثته ﷺ كما قال بعثت انا و الساعة كهاتين و اشار بسبابته و الوسطي و يحتمل ان يراد بقوله ﷺ في العشر بعد ستمائة الخ، ما يكون بعد الالف السابع كما قد يشير اليه حديث ابي لبید المخزومي فانه قد بيني علي ما دل عليه هذا الخبر... (احسائی، ۱۴۳۰: العصمة والرجعة، ۲۸۹).

مورد عناصر مهم داستان شهادت، یعنی «قتل و کیفیت آن» به میان نیامده است، اما در عین حال جمع شدن سه مؤلفه مهم «زن ریش دار»، «نام سعیده» و «نقش آفرینی در وقایع ظهور قائم» نیز چیزی نیست که اتفاقی به نظر آید و از کنار آن بتوان به اگماض گذشت، به خصوص آن که عبارت پسین نویسنده کتاب چنین است: «هَذِهِ الْقِصَّةُ طَوِيلَةٌ عَظِيمَةٌ مَا ذَكَرْتُهَا». علی القاعده باید داستانی طولانی تر در اختیار نویسنده بوده باشد که از این تعبیر بهره برده است. لذا می توان احتمال داد داستان زن ریش دار مسبب شهادت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَهُ الْكَرِيمُ باید دست کم به منبعی در حوالی زمان زیست مؤلف این کتاب بازگردد. اما این کتاب متعلق به کیست؟ چنان چه مشهور است در بین محدثین در شناخت مؤلف این اثر توافق وجود ندارد و انتساب آن به محمد بن محمد شعیری نیز انتسابی قابل دفاع نیست. نکته حائز توجه نظریه احسائی در این زمینه است. او خود به ابهامات موجود در مورد انتساب این کتاب اشاره کرده و نوشته است:

کتاب جامع الاخبار الذي نقلت منه هذه الاخبار قد استثناه الشيخ محمد بن الحسن الحر رحمه الله مع ما استثناه من الكتب فلم ينقل منها شيئاً وقال هذه كتب غير معتمد عليها لعدم ثبوت اسانيدھا و عدم العلم بثبوت مؤلفيھا و ينسب الي الصدوق الي اخر كلامه. و قال الشيخ محمد باقر المجلسي و ينسب الي الصدوق و ظني انه تأليف بعض المتأخرين و لم اظفر بمؤلفه علي التعيين و نقل عنه انه لمحمد بن محمد الشعيري و قال بعض المشايخ ان جامع الاخبار من مصنفات الفقيه جعفر بن محمد الدويبي. قال بعض المشايخ وقفت علي نسخة صحيحة عتيقة جدا في دار السلطنة اصفهان و فيها تم الكتاب علي يد مصنفه الحسن بن محمد السبزواري (احسائي، ۱۴۳۰ق: رساله العصمة و الرجعة، ج ۵، ۲۸۸-۲۸۹)؛

شیخ محمد بن حسن حر کتاب جامع الاخبار را - که من این اخبار را از آن جا نقل کردم - با [دیگر] کتبی که استثنا کرده، استثناء کرده و از آن چیزی نقل نکرده و گفته است: به این کتاب ها به خاطر عدم ثبوت سندهای شان و عدم علم به ثبوت مؤلفین شان اعتماد نمی شود و [کتاب جامع الاخبار] به صدوق نسبت داده شده تا انتهای کلام [شیخ حر]. و شیخ محمد باقر مجلسی گفته است [این کتاب] به صدوق نسبت داده می شود و گمانم چنان است که تألیف برخی متأخرین باشد و من به مؤلفش به تعیین دست نیافتم و از او نقل شده است که این کتاب به محمد بن محمد شعیری منسوب است و برخی گفته اند که جامع الاخبار از مصنفات جعفر بن محمد دویسی است. یکی از مشایخ گفته است: من بر نسخه ای صحیح و جداً قدیمی را در دار السلطنه اصفهان دست یافتیم که در آن آمده بود: «[نوشتن] کتاب به اتمام رسید به دست مصنف آن

حسن بن محمد سبزواری».

ایده انتساب جامع‌الآخبار به حسن بن محمد سبزواری که احسائی در این جا آن را از قول «بعضی مشایخ» مطرح کرده است، ظاهراً تنها توسط او ذکر شده و محدثی چون میرزا حسین نوری - که پیشتر از توجه او به آثار احسائی گفتیم - آن را به نقل از او در خاتمه مستدرک الوسائل آورده است. (نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ۳۵۱) جالب این جاست که این احتمال بیش از تمام احتمالات دیگر با نتیجه تحقیقات برخی اندیشمندان معاصر تطبیق دارد. این اندیشمندان با بررسی قرائن درون متنی و با تکیه به نسخ مختلف باقی مانده از این کتاب، نویسنده کتاب را فردی متعلق به قرن هفتم و متعلق به خطه خراسان حدس زده‌اند. (آل جعفر، ۱۴۱۳ق: ۱۳-۱۶، و پاکتچی، ۱۳۹۱ش: ۱۴۶) لذا می‌توان احتمال داد این داستان در قصص رایج در حوالی قرن هفتم در خراسان ریشه داشته باشد. اما این که احسائی به چه ترتیبی به آن دست یافته و اولین بار آن را در رساله قطیفیه ذکر کرده است، سؤالی است که تا پیدا شدن منابع تکمیلی نمی‌توان به ضرس قاطع بدان پاسخ داد.

واکنش‌های اتخاذ شده به داستان شهادت

در مواجهه به این داستان طیفی از واکنش‌ها را می‌توان یاد کرد. در یک سوی طیف، نگاه منتقدانه به این نقل قرار می‌گیرد. شاید اولین نقد تفصیلی بر این بحث متعلق به سید محمد صدر باشد که در کتاب تاریخ ما بعد الظهور آن را مطرح کرده و افرادی پس از او به شکل مشابهی آن را تکرار کرده‌اند. (رضوانی، ۱۳۸۶ش: ۴۱) او در این اثر اولاً بحث امکان شهادت امام را با توجه به ادله حدیثی و غیرحدیثی مطرح شده بررسی می‌کند و دست آخر در مورد تمام قرائنی که برای انکار مرگ عادی برای امام مطرح شده می‌نویسد:

... [قرائنی که این گمان را در انسان تقویت می‌کند که آن حضرت بدون وجود توطئه خارجی نباید از دنیا برود] این قرینه‌ها وجود دارد و نمی‌توان آنها را رد نمود ولی به هر روی از مرحله گمان فراتر نمی‌رود و به درجه اثبات تاریخی نمی‌رسد... باید احتمال مرگ طبیعی آن حضرت را پذیرفت و آن را قابل اثبات تاریخی دانست. زیرا این رویداد اصلی کلی در میان انسان‌هاست. (صدر، ۱۳۸۴ش: ۵۳۲)

او به صورت خاص در مورد نقل الزام الناصب می‌نویسد:

نقل الزام الناصب اساساً شایستگی اثبات تاریخی ندارد زیرا نه از معصوم بلکه از شخص ناشناسی نقل شده است. حتی اگر این سخن به مضامین روایات نیز اشاره

داشته باشد، باز در این صورت روایتی مرسل و بدون سند می باشد که گوینده فرضاً معصوم آن شناخته شده نیست. علاوه آن که این گونه روایات معمولاً ضعیف السند و دارای مضامینی غریب می باشند و بالطبع از قابلیت اثبات تاریخی نیز ساقط می گردند. (همو: ۵۳۱)

او چند دلیل نیز در نقد این نقل آورده است. دلیل نخست او خبر دادن این نقل از توطئه چینی علیه امام است:

بسیار بعید است که امام مهدی عجل الله فرجه در حادثه ای عمدی یا توطئه ای برنامه ریزی شده به شهادت رسد زیرا آن حضرت توانسته است بشریت را تربیت کند و افکار عمومی جهان را نسبت به حکومت و بزرگی شخصیت و ویژگی ها و توانمندی هایش آگاه و خوشبین سازد؛ همان کاری که بهترین تأثیر را در دل مردم داشته و بیشترین احترام ها را برمی انگیزد. در این صورت بعید به نظر می رسد کسی از آن مردم بر ضد او توطئه نماید... وجود توطئه ای که روایت از آن خبر می دهد بسیار بعید می باشد. (همو: ۵۳۲)

دلیل دومی که وی اقامه می کند در مورد «هاون» است. او می نویسد استفاده از چنین وسیله ای در عصر ظهور که عصری پیشرفته است غیرمحتمل است و در نهایت، دلیل سومی که مطرح می کند در مورد ریش دار بودن آن زن است او با ذکر احتمالات گوناگون در مورد کیفیت تحقق آن می نویسد:

زن قاتل همچون مردان ریش دارد. برای توجیه این سخن چند احتمال می رود که همگی آنها نادرست می باشد؛ در نتیجه اصل مطلب نیز نادرست و غیرقابل استناد می باشد... (همو: ۵۳۳).

در میانه طیف، از منابعی باید یاد کرد که این داستان را با نگاهی خوش بینانه ذکر کرده اند. (رضوی، ۱۳۸۴ ش: ۱۸۹) برخی از این منابع هرچند متذکر اشکالات اسنادی داستان بوده اند اما ماجرای سعیده تمیمی را با نگاهی خوش بینانه حداقل به عنوان یک احتمال در راستای باور کلی «به شهادت رسیدن تمامی امامان» ذکر کرده اند. به عنوان مثال جا دارد از کتاب *الامام المهدی من المهدی الی الظهور* یاد کرد که با مبنا قرار دادن تاریخ امامان و روایت «ما متا الا مسموم او مقتول» تشکیک در شهادت ائمه عجل الله فرجه را «تشکیک در حقائق ثابت و قضایای واقعه» و نوعی بیماری لاعلاج خوانده است. این کتاب بر همین مبنا به شهادت رسیدن امام مهدی عجل الله فرجه را نیز محرز دانسته و ضمن تصریح به عدم شناسائی منبعی دیگر برای عبارات *النزام الناصب*، آن را

نقل کرده و در عین حال به وجود «غموض و اجمال» در آن نیز تذکر داده است. (قزوینی، ۱۴۲۷ق: ۶۳۷-۶۳۸) هم چنین آراء برخی دیگر از عالمان را می توان مثال زد که در پاسخ به انتقادات صاحب تاریخ پس از ظهور رسالت امام را اصلاح کلی جامعه و نه اصلاح یکایک اشخاص دانسته اند و به نوعی از احتمال صحت این نقل دفاع کرده اند. (روحانی، ۱۳۹۰ش: ۳۶) در این میان البته برخی آثار دیگر نیز قابل ملاحظه است که از فرط خوش بینی نقل الزام الناصب را در خطایی فاحش مستقیماً به عنوان روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده (سلیمان، ۱۳۸۶ش: ج ۲، ۶۶۲) و موجب شهرت یافتن آن به عنوان یک حدیث شده اند. اشتباهی که متأسفانه در برخی مکتوبات بعدی نیز با بی دقتی تکرار شده است. (امینی گلستانی، ۱۳۸۵ش: ۳۸۰؛ رحمان ستایش و قضاوی، ۱۳۹۳ش: ۸۷-۱۰۶)

اما در انتهای این طیف، آثار شیخی ها قرار دارد که جایگاهی خاص (لواسانی، ۱۳۹۷ش: فصل چهارم) برای آموزه های احسائی باورمندند. زین العابدین خان کرمانی (پیشوای سوم شیخیه کرمان) در رساله ای که در پاسخ حاج علی محمد نراقی نوشته، به شرح این داستان پرداخته است. او متکی به روش بیان بواطن در عین پذیرش ظواهر که روشی معمول در آثار شیخیه به شمار می رود (احسائی، ۱۴۳۰ق: شرح العرشیه، ۸۶۳) ضمن تأیید ظاهر این نقل کوشیده است برای آن پاره ای معانی باطنی نیز برشمرد. از نگاه آنان این معانی در حقیقت نوعی اسرار پنهانی است. برای مبنا او با رجوع به برخی تعابیر روایی، «زن» را نمادی از «دنیا» دانسته است (کرمانی، بی تا: ۱۰۱) که چون «متمم عوالم عالیه و جزء اخیر آنها» است از «بنی تمیم» خوانده شده است (همو: ۱۰۲) هم چنین با اشاره به صفت مکار بودن دنیا، او را به مثابه شخصی که صورت اصلی خود را می پوشاند قلم داد کرده که به رغم شقاوت باطنی اش خود را «سعیده» می خواند و از همین رو «صورت مردان» به خود گرفته است. (همو: ۱۰۳) این تأویلات در بستر مطالبی مطرح شده است که جهان بینی خاص شیخیه (خاصه در قرائت کرمانی اش) در مورد آفرینش انسان در سلسله مراتب عوالم را شرح می کند و معاد انسان را نیز بازگشت او به عوالم بالاتر قلمداد می کند، بر همین مبنا «هاون سنگی» نیز نمادی از «مقام جمادیت بدن» در نظر گرفته شده (همو: ۱۰۵) که «حبات نفوس» را می کوبد و از صورت خود می اندازد (همو: ۱۰۶) لذا بین «انداختن سنگ هاون» با جهان بینی خاص شیخی در مورد جایگاه دنیا به نسبت عوالم بالاتر پیوندی برقرار شده و دست آخر نوشته شده است:

اصل موت و حقیقتش در این دنیا ... در وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام و روحی فداه به همین قسم بروز کرده است و شاید که همین موت طبیعی باشد که به این لفظ

تعبیر آورده‌اند. (همو: ۱۰۶)

در عین حال کرمانی تأکید کرده است که این تنها طرح یک احتمال است که با برخی روایات دال بر «موت امام» سازگار است و البته با اشاره‌ای کوتاه به قاعده «ما منّا الا مقتول او مسموم» از احتمال شهادت امام نیز در کنار آن یاد کرده است. (همو: ۱۰۷)

نتیجه‌گیری

از آن چه گفته شد مشخص می‌شود: قدیمی‌ترین منبعی که قاتل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را زنی ریش‌دار و تمیمی به نام سعیده معرفی کرده است، نوشته شیخ احمد احسائی در سال ۱۲۲۳ق است.

این داستان از طریق نقل قول بدون نام کتاب *الزمام الناصب* از متن رساله *حیوة النفس* شیخ احمد احسائی در قرن چهاردهم به شهرت رسیده، انتساب این داستان به سید محمود کاظمی تنها در اثر اشتباهی کتاب‌شناسانه پدیدار شده است.

نام «ملیحه» در منبع اصلی انتشار این داستان وجود ندارد و احتمالاً در اثر تصحیف نسخه عربی یا خوانش اشتباه در هنگام ترجمه از عربی به فارسی^۱ پدید آمده و نقل ادوارد براون نیز در انتشار آن به عنوان یکی از باورهای عوام شیعه موثر بوده است.

در واکنش به این داستان طیفی از واکنش‌ها پدید آمده است. در یک سوی طیف عالمانی این داستان را بی‌پایه قلم داد کرده و در سند و محتوای آن اشکالاتی را متذکر شده‌اند. در سوی دیگر طیف نیز باورمندان احسائی قرار دارند که برای عناصر این داستان بعضاً اسراری تأویلی نیز بر شمرده‌اند.

به دلیل فقدان حدیث مؤید معتبر در منابع متقدم شیعی، مسلم است که این داستان فاقد اعتبار لازمه با دیدگاه حدیثی است.

با توجه به احوال علمی احسائی و دقت در عبارات او، به ظن قوی او این داستان را در منبعی که برای ما ناشناخته است دیده و از آن جا نقل کرده است. با مقایسه متن منقول توسط احسائی با خبری که در کتاب مشهور به *جامع‌الخبار* آمده است، می‌توان حدس زد ریشه احتمالی این داستان به قصص قرن هفتم و خطه خراسان بازمی‌گردد.

۱. ایده‌ی «یهودی بودن» و صفات دیگر این زن - که در افواه عمومی مطرح شده - کمابیش همین وضعیت را دارد و بعید نیست از خلط برخی عبارات مربوط به دجال در کتاب عقائد الشیعه بروجردی با داستان زن ریش‌دار نشأت گرفته باشد. (بروجردی، ۱۲۹۴ق، ۷۳-۷۴)

منابع

- آل جعفر، علاء، «مقدمة التحقيق» معارج اليقين في اصول الدين، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤١٣ق.
- آل طالقاني، حسن، الشيخية نشأتها وتطورها ومصادر دراستها. بيروت: دار الأميرة، ٢٠٠٧م.
- ابن بابويه، محمد بن علي، اعتقادات الامامية، قم: كنگرة شيخ مفيد، ١٤١٤ق.
- ابن بابويه، كتاب من لا يحضره الفقيه، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٣ق.
- احسائي، احمد، ترجمه حيوه النفس، جوامع الكلم، ترجمه: سيدكاظم رشتي، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، جواب الملا محمد مهدي الاسترآبادي، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، حيوه النفس، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، الرسالة التوبلية (لوامع الوسائل)، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، الرسالة القطيفية، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، الرسالة القطيفية، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، شرح احوال الشيخ احمد بن زين الدين بقلم المؤلف، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، بيروت: دارالمفيد، ١٤٢٤ق.
- _____، شرح العرشية، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، شرح المشاعر، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، شرح عبارة الشيخ علي بن فارس في علم الحروف، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، شرح الفوائد، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، مختصر الرسالة الحيدريه، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، العصمة والرجعة، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- _____، وسائل الهمم العليا، جوامع الكلم، بصره: الغدير، ١٤٣٠ق.
- استرآبادي (شريعتمدار)، محمد جعفر، البراهين القاطعه في شرح تجريد العقائد الساطعة، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ١٣٨٢ش.
- امين، محسن، اعيان الشيعة، بيروت: دارالتعارف، ١٤٠٣ق.
- اميني گلستاني، محمد، سيمای جهان در عصر امام زمان عليه السلام، قم: مسجد جمكران، ١٣٨٥ش.

- آل طالقانی، حسن، *الشیخیه نشأتها و تطورها و مصادر دراستها*. بیروت: دارالأمیرة، ۲۰۰۷م.
- بحرانی، *حلیة الابرار فی احوال محمد وآله الاطهار علیهم السلام*، قم: موسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
- براون، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر*، ترجمه: رشید یاسمی، بی جا: بی نا، ۱۳۱۶ش.
- بروجردی [نیر]، علی اصغر، *نور الانوار فی آثار ظهور و رجعت ائمه اطهار*، تهران: نسخه خطی شماره ۹۳۰۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بی تا.
- _____، *عقائد الشیعة فی فوائد الشریعة*، چاپ سنگی میرزا عبدالکریم خوانساری، کارخانه علی نقی خان، ۱۲۹۴ق.
- البوعلی، توفیق ناصر (و مجموعة من الفضلاء)، *تراث الشیخ الاوحد*، بیروت: موسسة الاحقافی، الامیرة، ۱۴۳۸ق.
- پاکتچی، احمد، *نقد متن*، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۱ش.
- تنکابنی، محمد، *قصص العلماء*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹ش.
- خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
- رحمان ستایش، محمدکاظم؛ قضاوی، منیره، جهان پس از امام مهدی علیه السلام از دیدگاه روایات، *فصل نامه مشرق موعود*، شماره ۳۲، ۱۳۹۳ش.
- رشتی، سیدکاظم، *رساله در عقاید پنجگانه*، جواهر الحکم، بصره: الغدیر، ۱۴۳۲ق.
- _____، *الرسالة العاملیة*، جواهر الحکم، بصره: الغدیر، ۱۴۳۲ق.
- رضوی، رسول، *امام مهدی علیه السلام*، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۴ش.
- رضوانی، علی اصغر، *حکومت حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور*، قم: انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۸۶ش.
- روحانی، سید محمدصادق، *امام زمان از ولادت تا ظهور در کلام حضرت آیت الله العظمی محمد صادق روحانی*، قم: مهر امیرالمؤمنین، ۱۳۹۰ش.
- سلیمان، کامل، *روزگار رهائی*، ترجمه: علی اکبر مهدی پور، تهران: آفاق، ۱۳۸۶ش.
- سیدوکیلی، سیدهادی، پایان نامه دکتری «مکتب حدیثی شیخ احمد احسانی مؤلفه ها و آسیب ها»، قم: دانشگاه قرآن و حدیث رشته مدرسی معارف اسلامی، خرداد ۱۳۹۵ش.
- الشعیری، محمدبن محمد، *جامع الاخبار*، نجف: مطبعة حیدریة، بی تا.
- شهبازیان و نعمت الله صفری فروشانی، بررسی کتاب نور الانوار علی اصغر بروجردی، *انتظار موعود*، شماره ۴۴، بهار ۱۳۹۳ش.

- صادقی، هادی، پاسخ به چند پرسش، دانش نامه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برپایه قرآن حدیث و تاریخ، قم: دارالحدیث، ۱۳۹۳ ش.
- صدر، سیدمحمد، تاریخ پس از ظهور، ترجمه: حسن سجادی پور تهران: موعود عصر، ۱۳۸۴ ش.
- طارمی راد، حسن، بروجردی، علی اصغر بن علی اکبر، دانش نامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
- طبسی، نجم الدین، نشانه هایی از دولت موعود، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.
- طهرانی، محمد محسن (آقابزرگ)، الذریعه، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
- قزوینی، سید محمد کاظم، الامام المهدی من المهد الی الظهور، قم: ناجی الجزائری، ۱۴۲۷ ق.
- القطیفی، احمد بن صالح، رسائل آل طوق القطیفی، بیروت: دارالمصطفی، ۱۴۲۲ ق.
- کرمانی، زین العابدین خان، مجمع الرسائل ۷ مشتمل بر شش رساله، کرمان: انتشارات مدرسه ابراهیمی، بی تا.
- لوانسانی، سید محمد رضا، پایان نامه دکتری «تفسیر شیخیه»، تهران: دانشکده اصول الدین، ۱۳۹۷ ش.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی، شیخی گری بابی گری از نظر فلسفه تاریخ و اجتماع، تهران: فروغی، ۱۳۵۱ ش.
- مفید، محمد بن محمد، تصحیح اعتقادات الامامیه، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق.
- نوری، حسین، خاتمه مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت ع علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
- نوری، حسین، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، تهران: آفاق، ۱۳۶۹ ش.
- یزدی حائری، شیخ علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۲ ق.